

دکتر جان اسوالت، هوشع، جلسه ۳، هوشع ۴

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

با تشکر از انجمن فرانسیس آزبری (ویلمور، کنتاکی) و دکتر اسوالت برای ارائه رایگان این ویدیوها به عموم و اعطای اجازه رونویسی آنها.

خب، خوشحالم که دوباره پیش شما هستم. دلیل اصلی غیبتم این بود که هفته‌ی پیش داشتم ۲۰ ساعت سخنرانی در مورد کتاب‌های اول و دوم پادشاهان ضبط می‌کردم. یک سازمان وجود دارد و دوستانم در من چندین BibleTraining.org، مطالعه‌ی کتاب مقدس در کلیسای متدیست آزاد به من کمک می‌کنند. آموزش مختلف... آموزش کتاب مقدس! هر چیزی که... را نام ببرید.

این سازمانی است که به دنبال ارائه آموزش‌های حوزوی کتاب مقدس به صورت BiblicalTraining.org. رایگان در سراسر جهان است. و بنابراین، من کتاب اشعیا را برایشان خوانده‌ام و این کتاب پادشاهان بود. بنابراین، این یک فرصت عالی بود.

از آنجایی که آنها خیلی لطف کردند و موافقت کردند که من و کارن را با هواپیما به واشنگتن ببریم، از آنها پرسیدیم که آیا می‌توانیم یک سفر دریایی به آلاسکا را در ابتدای آن قرار دهیم و آنها لطف کردند و اجازه دادند. بنابراین، ما این کار را برای شروع انجام دادیم و هفته گذشته برای ضبط برگشتیم. بله، کمی تعطیلات بود، اما به هیچ وجه هفته گذشته نبود.

ما داریم به هوشع نگاه می‌کنیم و می‌خواهم بازه زمانی اینجا را به شما یادآوری کنم چون فکر می‌کنم این موضوع کاملاً مهم است. با توجه به تاریخ پادشاهانی که او در فصل ۱ نام می‌برد، می‌توانیم بگوییم که این پیشگویی‌ها تقریباً بین ۷۵۵ قبل از میلاد و ۷۱۵ قبل از میلاد داده شده‌اند. در ۱۰ سال اول، همه چیز دوست‌داشتنی به نظر می‌رسید.

آنها قبل از این، حدود ۳۵ سال یربعام دوم را داشتند، پادشاهی بسیار مؤثر، اگرچه هیچ مؤمنی نداشت و همه چیز دوست‌داشتنی بود. بنابراین، عاموس می‌توانست بگوید، شما فکر می‌کنید روز خداوند فرا می‌رسد اینطور نیست؟ همینطور است، اما آن چیزی نیست که شما فکر می‌کنید. بنابراین، همه چیز فوق‌العاده بود.

و سپس در سال ۷۴۵، آشور، که حدود ۵۰ سال در آرامش بود، یونس، آخرین ۱۰۰ سال پک-من خود را آغاز می‌کند و هر چیزی را که جلوی او بود می‌بلعد. در این دوره زمانی، از ۷۴۵ تا ۷۲۲، اسرائیل، پادشاهی شمالی، پنج سلسله مختلف، سلسله‌های تک‌نفره، داشت، قبل از اینکه توسط شخص دیگری که سلسله جدیدی را آغاز کرد، به قتل برسد. بنابراین، یک حمام خون در اینجا، و در نهایت، در این مدت، آشور بیشتر و بیشتر سرزمین‌های اسرائیل را تصرف می‌کند، تا اینکه در نهایت، در نهایت، تنها چیزی که باقی می‌ماند، سرزمین‌های اطراف سامره است، و در نهایت، سامره در سال ۷۲۲ سقوط می‌کند، و سه چهارم اسرائیل به تبعید می‌رود.

سوال این است که چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ آیا یهودا هم قرار است برود؟ دلایل زیادی وجود دارد که چرا باید بروند، اما نمی‌روند. و پاسخ، تا حد زیادی، حزقیا است. و در این موقعیت است که پیشگویی‌های هوشع از جانب خداوند به او می‌رسد و در این موقعیت، او کلام خود را اعلام می‌کند.

ما در سه فصل اول دیدیم که چگونه این استعاره به کار گرفته شده است. بیهوش شوهر است و اسرائیل، جومر، زن فاحشه‌ای که برای شوهرش فرزندان به دنیا می‌آورد که فرزندان شوهرش نیستند و با این حال در نهایت، شوهرش می‌گوید، من این فرزندان را از آن خودم خواهم کرد.

بنابراین، آنچه در کتاب می‌بینیم، تأیید مداوم عشق خداوند به آنهاست. صرف نظر از آنچه آنها انجام داده‌اند، صرف نظر از اینکه چگونه پاسخ داده‌اند، خداوند همچنان می‌گوید، من تو را دوست دارم، من تو را رها نمی‌کنم، من راهی برای بازگرداندن تو پیدا خواهم کرد. بنابراین، چیزهای غم‌انگیز زیادی در اینجا وجود دارد، اما در عین حال، عهد اساسی خداوند، همانطور که دفعه قبل در فصل ۳ دیدیم، خداوند می‌گوید، من تو را بازخرید خواهم کرد.

من تو را به صحرا می‌برم و آنجا از تو خواستگاری می‌کنم. ما معمولاً صحرا را جای خوبی برای خواستگاری نمی‌دانیم. باغ‌های زیبا مکان‌هایی برای خواستگاری هستند، اما خدا می‌گوید، نه، من تو را به صحرا می‌برم، و تو هیچ معشوق دیگری نخواهی داشت، جز من.

خب، امشب به فصل چهارم نگاه می‌کنیم و در پیش‌زمینه‌ی آغازین می‌گوییم که در کتاب هوشع با مشکلات متنی زیادی مواجه هستیم. خب، در مقایسه با اکثر کتاب‌های دیگر عهد عتیق، این مشکلات نسبی هستند. در چندین جا متن به وضوح اشتباه است.

یکی از نکات جالب این است که ترجمه هفتادگانی، ترجمه یونانی عهد عتیق، اغلب خوانش بهتری دارد. و مثالی که اینجا در پس‌زمینه برایتان می‌زنم، نمونه‌ای از این موضوع است. به نظر می‌رسد ترجمه یونانی درست می‌گوید، در حالی که ترجمه عبری اشتباه می‌کند.

حالا، اجازه دهید خیلی سریع در مورد یک توضیح احتمالی برای آن صحبت کنم. کتاب مقدس در سال زمانی که اورشلیم سقوط کرد، در حال پردازش بود و به نظر می‌رسد که سه گروه از متون کتاب، ۵۸۶، مقدس وجود داشته است. یک گروه در فلسطین ماندند و به آن فلسطینی می‌گویند.

گروه دیگری از متون که به مصر رفتند، بعد از اینکه گدالیا، مردی که بابلی‌ها به قدرت رساندند را کشتند، به یاد دارند؟ آنها گفتند، هوم، شاید بابلی‌ها از ما خوششان نیاید، شاید بهتر باشد به جای دیگری برویم. بیایید به مصر برویم. و گروه دیگری به بابل رفتند.

به نظر می‌رسد بیشتر کتاب‌های کتاب مقدس از این خانواده هستند و روی هم رفته، از هر دوی این‌ها قابل اعتمادتر است. این یکی تبدیل به اسفار پنج‌گانه سامری می‌شود و این یکی مبنای سپتواجینت می‌شود که به یاد داشته باشید یونانی است. بله، سپتواجینت حدود ۲۲۵ سال قبل از میلاد نوشته شده است.

بنابراین، روی هم رفته، این متون بهترین متون هستند، و به نظر می‌رسد که در نهایت، وقتی آنها مجموعه کتب مقدس را انتخاب کردند، اساساً این سوال مطرح شد که آیا قرار است همه اینها را انتخاب کنیم، یا قرار است همه اینها را انتخاب کنیم، یا قرار است همه اینها را انتخاب کنیم؟ و تصمیم بر این بود که همه اینها را انتخاب کنیم. حالا، دوباره، ما این را نمی‌دانیم، هیچ سابقه‌ای از آن نداریم، هیچ کس صورتجلسه‌ای نگه نداشته است، اما شواهد نشان می‌دهد که روی هم رفته، این ۳۹ متن از نسخه‌های اصلی بهتر از هر یک از این دو متن، به جز هوشع و سموئیل، حفظ شده‌اند. اما به نظر می‌رسد که آنها گفته‌اند، احتمالاً این را تشخیص داده‌اند، اما به نظر می‌رسد که گفته‌اند، ببینید، یا همه چیز است یا هیچ چیز، ما قرار نیست انتخاب کنیم، و ممکن است سیاستی در کار بوده باشد، ما بابلی‌ها قرار است در این مسابقه برنده شویم.

به هر حال، در مورد هوش و سموئیل، متن سپتواجینت بهتر است. حالا، باز هم، هیچ چیز مهم الهیاتی در این مسائل وجود ندارد، اما وجود دارند. بنابراین، به پیشینه نگاه کنید.

شاه جیمز متن عبری را بازتولید می‌کند. هیچ‌کس نباید با دیگری مجادله کند و او را سرزنش نماید، زیرا قوم تو کسانی هستند که با کاهن مجادله می‌کنند. متن یونانی چه می‌گوید؟ هیچ‌کس نباید مجادله کند و هیچ‌کس نباید متهم کند، زیرا ای کاهنان، مجادله من با شماست.

و این با توجه به روند بقیه فصل، با توجه به روند بقیه کتاب، منطقی به نظر می‌رسد. مشکل چیست؟ مشکل درست در بالای صفحه است. خب، چند مثال دیگر هم از این دست وجود دارد.

خب، همین. ناسی؟ یه قسمتیش همینطور بود، و این مربوط به دوران پسا مسیحیه. آره.

بله، مربوط به دهه‌های ۳۰۰، ۴۰۰ میلادی است. بله. تلمود و میشنا تفاسیر یهودی بر عهد عتیق هستند و پس از زمان مسیح نوشته شده‌اند.

بسیار خوب. من در فصل‌های ۴ تا ۱۴ به سه بخش احتمالی متن اشاره کردم. در فصل ۶، جایی که دعوت به توبه وجود دارد، به این بخش می‌رسیم.

در فصل ۱۱، جایی که خدا می‌گوید، نمی‌توانم از تو دست بکشم. و سپس، در پایان، فصل ۱۴، که وعده خدا برای احیا است. بنابراین، سه بخش وجود دارد: ۴ تا ۶، باقیمانده ۶ تا ۱۱، و ۱۲ تا ۱۴.

خب، برای هر کسی که اصطلاحاتی که برای سه بخش دادم رو یادش هست، یه ستاره طلایی. خب، گواهینامه رانندگی تجاری من کجاست؟ هفته دیگه دوباره می‌پرسم. انتظار یه تایید بلند دارم.

حالا، مطمئن نیستم، و اینجا به حافظه‌ام تکیه می‌کنم. ممکن است این دو را برعکس کرده باشم، پس نکردم؟ اوه، خوبه.

خوب، خوب، خوب. نه شناختی از خدا، نه احتیاطی برای خدا، نه وفاداری به خدا. حالا به آیه ۱ نگاه کنید. چه می‌گوید؟ کسی؟ و؟ نه عشقی.

و؟ بله. این سه کلمه همینجا در همین آیه اول، بعد از فصل ۳، ظاهر می‌شوند. او دارد زمینه را فراهم می‌کند. مشکل چیست؟ مشکل این است که وجود ندارد، و به یاد داشته باشید، امیدوارم وقتی مردم، شما به یاد داشته باشید.

کلمه‌ای که معمولاً به عنوان وفاداری ترجمه می‌شود، کلمه‌ای است که به معنای واقعی کلمه به معنای حقیقت است. بنابراین، ما در مورد حقیقت رابطه‌ای صحبت می‌کنیم. یعنی صادق بودن با یکدیگر.

به وعده‌های وفا کن و به عهدت وفا کن. و این یعنی وفا کردن.

بنابراین، حقیقت خدا، اول از همه، واقعی نیست. حقیقت او، اول از همه، این است که می‌توانید تا پایان همه چیز به او تکیه کنید. او حقیقت است.

خب، این یعنی در دنیای او، چیزهایی وجود دارند که حقیقت دارند. اما خب، هیچ حقیقتی در روابط ما با خدا و در نتیجه با یکدیگر وجود ندارد.

هیچ ملاحظه‌ای وجود ندارد. چیزی را که گفته‌ام به خاطر داشته باش، احتمالاً، شاید نه صد بار، شاید ۹۹ بار. ملاحظه، فداکاری پرشور یک مافوق برای یک مادون، مخصوصاً وقتی که لیاقتش را نداشته باشد.

خیابان مدیسون و هالیوود کار وحشتناکی با ما کرده‌اند. عشق چیست؟ عشق یک حس نرم و لطیف در اعماق معده است. یک عصر دل‌انگیز، عشق.

زیست‌شناسی مهم نیست. هِسِد، هِسِد، فداکاری پرشور و فناپذیر یک مافوق برای یک مادون است، مخصوصاً وقتی که لیاقتش را ندارد. مورد علاقه‌ی من در تمام این ماجرا، و مطمئنم به خاطر دوران زندگی‌ام است، بوعز در خرمن کوبی است.

وقتی روت می‌گوید، تو نجات‌دهنده‌ی خویشاوند من هستی، باید با من ازدواج کنی. و او می‌گوید، ای دخترم، چه کار کردی با من که مرا انتخاب کردی و نه یکی از آن مردان جوان را. او او را در جایگاه برتر قرار داده است.

او دارد کاری برایش انجام می‌دهد که او لیاقتش را ندارد. و به رتبه‌بندی آنها نگاه کنید. او یک مرد مسن ثروتمند و زمین‌دار بومی است.

بالتر از این نمی‌شود. او یک مهاجر جوان، فقیر، زن و بی‌زمین است. پایین‌تر از این نمی‌شود.

و با این حال، به او می‌گوید، دخترم، چه کار کردی با من؟ چقدر با من مهربان بودی؟ تو آن مرد چاق، پیر و شکم‌گنده را به جای یکی از این گوزن‌های جوان خوش‌قیافه انتخاب کردی.

چی شد؟ این دیگه تموم شد رفقا. و این، می‌دونید، ما عشق پایدار رو می‌خونیم.

اما آه، ما باید آن را پر کنیم. و چون تشخیص نمی‌دهیم که خدا این کار را برای ما انجام داده است، تمایلی نداریم و نمی‌توانیم این کار را برای آنها انجام دهیم. دعا می‌گویید، ببخش، همانطور که بخشیده می‌شوی.

همچنین می‌تواند این باشد، همانطور که دریافت کرده‌اید، مراقب باشید. هیچ وفاداری یا عشق پایداری وجود ندارد، هیچ شناختی از خدا وجود ندارد. شناخت خدا به چه معناست؟ بله.

بله، بله، بله. فکر می‌کنم دقیقاً درسته. کاملاً درسته.

آیا آنها چیزهایی در مورد خدا می‌دانستند؟ خب، البته که می‌دانستند. می‌توانستند یک کتاب الهیات بنویسند. اما خدا را نمی‌شناختند.

آنها هیچ رابطه شخصی با او نداشتند. چرا که نه؟ آنها هرگز از احکام پیروی نمی‌کردند. آنها بت‌های خود را می‌پرستیدند.

آنها مقام و جایگاه خود و هویتشان را می‌پرستیدند. کاهنان بازی را خراب کرده بودند. آنها رحم و شفقت را دوست نداشتند.

بگذارید اینطور بگویم. و فکر می‌کنم این تقریباً تمام چیزی را که گفتیم در بر می‌گیرد. آنها حاضر نبودند تسلیم آن عشق شوند.

می‌بینی، عشق مستلزم تسلیم شدن است. خب، آنها می‌ترسیدند. وقتی خدا با صدای بلند و کلمات صحبت می‌کرد، آنها را تا سر حد مرگ می‌ترساند.

و به موسی گفتند، تو با او صحبت کن. اما عشق، اگر می‌خواهی آن را دریافت کنی، باید تسلیم آن شوی. باید بگذاری آن شخص تو را دوست داشته باشد.

و سوسه می‌شوم اینجا خیلی صمیمی شوم، پس بهتر است آنجا عقب‌نشینی کنم. اما خب، دیگر بس است. نه، نه.

ما تسلیم خدا نمی‌شویم. ما خدایی را می‌خواهیم که بتوانیم کنترلش کنیم. تسلیم شدن یعنی نمی‌دانی او قرار است با تو چه کار کند.

و دوست من، مار، می‌گوید که قرار است کارهای بدی انجام دهد. قرار است شما را فقیر کند. قرار است شما را گرسنه نگه دارد.

اون تو رو اذیت می‌کنه. نه، ممنون. آگه معنی شناخت خدا اینه، برام مهم نیست.

بنابراین، این سه ایده، نه حقیقت، نه وفاداری، نه احتیاط، نه دریافت و نه دادن. نه دانش، نه آشنایی عمیق با خدا و شخصیت او. و نه عشق و نه امانتداری او.

همه ما می‌توانیم به این شهادت دهیم. شما نمی‌توانید به قابل اعتماد بودن خدا پی ببرید تا زمانی که اجازه ندهید او این را به شما ثابت کند. تا زمانی که اجازه ندهید او شما را به گوشه‌ای برگرداند که مجبور بودید به او اعتماد کنید.

و او از پشش برآمد. اما تا زمانی که تسلیم او نشوی، این اتفاق نمی‌افتد.

تا زمانی که از عزم لعنتی خود برای کنترل او دست نکشید. حالا، در آیه ۲ چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا این به آیه مربوط است یا نه؟ و اگر چنین است، چگونه؟ بسیار خوب، ما حقیقت خودمان را می‌سازیم. در مورد ۱ علت و معلول، اگر وفادار نباشیم یا عشق نوزیم، فحش نمی‌دهیم، دروغ نمی‌گوییم، قتل نمی‌کنیم، دزدی نمی‌کنیم یا خونریزی نمی‌کنیم.

آره. بدون محدودیت. بله، بله، بله.

من فکر می‌کنم آن دو آیه فرهنگ ما را محکوم می‌کنند. چرا این چیزها رواج دارد؟ چون چیزهای دیگر رواج ندارند. هیچ محدودیتی وجود ندارد.

آره. من چیزی که می‌خوام رو می‌خوام، و تو سر راه منی. اینو همیشه تو بزرگراه‌ها می‌بینیم.

چرا باید به تو حق تقدم بدهم؟ تو آهسته خواهی رفت. بنابراین، همبستگی مستقیم. اگر واقعاً، واقعاً، من خدایی را می‌شناسم که جاننش را برای دیگران فدا می‌کند، این نحوه رفتار من با تو را تغییر خواهد داد.

و اگر تغییر نکند، پس من خدا را نمی‌شناسم. این دو، علت و معلول هستند. و این ماهیت کل کتاب مقدس است.

ببینید، در دنیای باستان، دین اینجا بود، و اخلاق هم اینجا بود. دین هیچ ربطی به اخلاق نداشت. حالا، ما می‌دانیم که به دلایل عجیبی باید اخلاق داشته باشیم.

جامعه‌ای که در آن اخلاق وجود نداشته باشد، دوام نخواهد آورد. بنابراین، ما اخلاق خواهیم داشت. و آن را با اجبار به دست خواهیم آورد.

در قلمرو من دروغ نخواهی گفت. اگر زیاد دروغ بگویی، زیانت بند می‌آید. مذهب، اوه بله، این در مورد گرفتن چیزی است که من از خدایان می‌خواهم.

این درباره دعا است. این درباره قربانی‌هاست. این درباره آیین‌هاست.

اما این دو به هم ربطی ندارند. این کتاب دیوانه‌وار می‌گوید که آنها مستقیماً به هم مرتبط هستند. چرا شما قوانین جامعه‌تان را رعایت می‌کنید؟ چون سر هر گوشه‌ای یک پلیس هست؟ نه.

چون تو خدا را دوست داری. ای خدای من. ای خدای من.

آیا جامعه‌ای خواهید داشت که در آن به این همه پلیس نیاز نباشد؟ فکر می‌کنم همینطور باشد. بسیار خوب. این دو بیت شعر است.

و این خداست که به تلفن من زنگ می‌زند. چه می‌گوید؟ خوب، حالا ببینید در آیه سوم چه چیزی نوشته شده است. آن کلمه آغازین چیست؟ بنابراین.

یا به این دلیل. کلمه علی. چون مردم خدا را نمی‌شناسند.

یک فاجعه اخلاقی رخ داده است. و چه چیز دیگری؟ بله. خلقت آسیب می‌بیند.

زمین سوگواری می‌کند. حیوانات صحرا. پرندگان آسمان. حتی ماهیان دریا. اوه بله. بله.

قبلاً به شما گفته‌ام که در دوران پیری‌ام، پدرم را بیشتر و بیشتر به یاد می‌آورم. و چیزهایی می‌گفت که من هرگز نگفته بودم. اما او از اولین طرفداران تناوب زراعی بود.

تحصیلات کلاس هشتم. اما او زیاد مطالعه می‌کرد. و می‌گفت اینجا زمین ما نیست.

اینجا سرزمین خداست. و ما آن را به امانت نگه می‌داریم. و بهتر است وقتی آنجا را ترک می‌کنید، آن را بهتر از زمانی که آن را پیدا کردید، ترک کنید.

این مسیحیه. این مسیحیه. این زمین من نیست که هر طور دلم بخواد ازش استفاده کنم.

برای اهداف من، این سرزمین خداست که او بخشیده است. تا از آن مراقبت شود.

بنابراین، به نظر من، آن سه آیه قدرتمند هستند. اظهارات قدرتمندی در مورد الهیات اخلاقی. و ریشه در آغاز دارد.

در رابطه ما با خدا. و سپس پیامدهای آن. خب، پس مشکل چیست؟ این از کجا آمده است؟ و اینجا آیه چهارم می آید.

هیچ کس نباید با کسی بحث کند. هیچ کس نباید او را متهم کند. زیرا بحث من با شماست.

و فکر می کنم می بینم که مردم می گویند، خب، تقصیر اوست. نه، نه، تقصیر اوست. نه، نه، تقصیر آنهاست.

خدا می گوید تقصیر کاهن است. وای. شما در روز خواهید لغزید زیرا کاهن نیز در شب با شما خواهد لغزید.

و من مادرت را نابود خواهم کرد. ملتت را. سرزمینت را.

قوم من به دلیل فقدان معرفت هلاک شده اند. زیرا تو معرفت را رد کرده ای. من تو را از کاهنی بودن برای خود رد می کنم.

شما کاهنان خدا را نمی شناسید. و از آنجایی که تورات خدای خود را فراموش کرده اید، من نیز فرزندان شما را فراموش خواهم کرد. یکی از مشکلات بزرگ پس از بازگشت از تبعید، شجره نامه کاهنان بود که کاملاً به هم ریخته بود.

چه کسی قرار بود کشیش شود؟ و امروز، البته، شاید میکی کوهن را به یاد داشته باشید. کوهن کلمه عبری برای کشیش است. میکی کشیش.

حال، به یاد داشته باشید که کاهنان دو مسئولیت داشتند. دو مسئولیت. آنها قرار بود پنجره باشند.

کسی که از طریق او خدا می توانست بر قوم خود بتابد. و از طریق او مردم می توانستند خدا را ببینند. این شامل دو عنصر بود.

این شامل فداکاری و تعلیم بود. فداکاری وسیله ای است که به وسیله آن مردم می توانند بدون نابودی به حضور خدا بیایند. تعلیم وسیله ای است که از طریق آن خدا می تواند خود و شخصیت و ذات خود را به مردم نشان دهد.

اینجا یک مشکل وجود دارد. یک کشیش چطور برای تکه های خاصی از گوشت پول می گیرد؟ و اگر همه آنها را نمی خوردید، می توانستید آنها را بفروشید. بنابراین، اگر مردم بیشتر گناه کنند، به نفع کشیش است.

گناه بیشتر، فداکاری بیشتر. این فایده ای ندارد. حالا، من به عنوان مردی که به عنوان کشیش پشت تریبون نیست، جرأت می کنم بگویم که وظیفه شاگردسازی نزدیک ترین نقش به این نقش آموزشی است.

یک چیز است، و باز هم، چندین انگشت را به سمت خودم نشانه می گیرم؛ حرف زدن، راست گفتن، بیان حقیقت یک چیز است. تلقین آن چیز دیگری است. و این کار دشواری است.

کار خیلی کندی است. ببخشید؟ برای تلقین کردن. شما معنی کلمه را نمی دانید.

القا کردن یعنی آموزش به گونه ای که یادگیری بخشی از طرز فکر دانش آموز شود. یعنی آن را در ذهن او بکاریم. من افتخار داشتم که در سالی که رابرت کولمن در حال نوشتن طرح جامع بشارت بود، در کلاس درس الهیات او باشم.

و او روش عیسی را به ما تحمیل کرد. او ۱۲ نفر را انتخاب کرد و زندگی‌اش را وقف آنها کرد. و از بین آن ۱۲ نفر، ۳ نفر را انتخاب کرد و به طور خاص خودش را وقف آن ۳ نفر کرد. داستان بازگشت عیسی به بهشت و ملاقات او با جبرئیل نقل شده است، و جبرئیل می‌گوید، ای خداوند عیسی، تو دنیا را نجات دادی، اینطور نیست؟ عیسی گفت، خب، نه، هنوز نه.

اوه، اما شما اسرائیل را نجات دادید. نه، در واقع نه. بیشتر اسرائیل؟ نه.

یه سری از اسرائیل؟ خب، بله. چند تا؟ فکر کنم بتونم بشمرم ۱۱ تا ۱۱! تا ۱۱ تا

بنابراین، این نقش، این نقش کاهنی کمک به مردم برای دیدن خدا و کمک به خدا برای تجلی خود در مردم. خدای من. خدای من، چه نقشی.

چه نقشی. آیه ۷: هر چه بیشتر افزایش یافتند، فکر می‌کنم این کاهنان هستند، بیشتر به من گناه ورزیدند. من جلال آنها را به رسوایی تبدیل خواهم کرد.

آنها از گناه قوم من تغذیه می‌کنند. آنها حریص گناه آنها هستند. مانند مردم، مانند کاهنان خواهند بود.

من آنها را به خاطر راه‌هایشان مجازات خواهم کرد و به سزای اعمالشان خواهم رساند. حال، ما پروتستان هستیم. مشخصه پروتستان‌تیسیم چیست؟ کشیش بودن همه مؤمنان.

هر یک از ما این چالش را داریم. اینکه پنجره‌ای باشیم که از طریق آن مردم بتوانند خدا را ببینند و خدا بتواند از طریق آن زندگی و طبیعت خود را جاری کند. من از هیچ دستی درخواست نمی‌کنم.

آیا کسی را تنبیه می‌کنی؟ می‌گویی، خب، من آموزش ندیده‌ام. تحصیلات حوزوی ندارم. اگر عیسی را می‌شناسی، چیزی برای به اشتراک گذاشتن داری.

برای شما موز می‌فرستند، شاگرد تربیت می‌کنید. من اینجا نیستم که کسی را به گناه بیندازم، اما فقط می‌گویم، کشیش بودن در این دنیا برای ما، شما و من، چه معنایی دارد؟ و اگر دنیا به طرز وحشتناکی شبیه فصل ۴، آیه ۲ است، چرا؟ آیه ۱۰: آنها خواهند خورد اما سیر نخواهند شد. آنها فاحشگی خواهند کرد، اما تکثیر نخواهند شد.

جالبه، نه؟ رابطه‌ای که هیچ نتیجه‌ای ندارد. چون اونا خدا رو ترک کردن تا به فحشاء، شراب و شراب تازه که عقل رو از آدم می‌گیره، ببالن. جشن برداشت محصول تو دنیا، جشن سال نو بود.

دو سال نو در جهان وجود داشت و فرهنگ‌های مختلف آنها را به طور متفاوتی جشن می‌گرفتند. یکی از آنها در ماه آوریل، درست قبل از آغاز برداشت محصول است. این برداشت جو است.

و راستی، کتاب روت را یادتان هست؟ برداشت جو. و روت در عید فصح در میان یهودیان خوانده می‌شود. آن یکی تقریباً همین الان است، تقریباً اول اکتبر.

در واقع، یکی گفت این هفته، روش هشانا است. روش هشانا، سر سال. این یکی دیگر است.

و این پایان برداشت محصول است. معمولاً انگورها پایان کار هستند. بنابراین، شما دو تا دارید.

و جالب اینجاست که بخشی از مشکل اعداد در پادشاهان. اگر سعی کنید این اعداد را جمع کنید، عقلمتان را از دست خواهید داد. بخشی از دلیل آن این است که این دو پادشاهی از سال نو متفاوتی استفاده می‌کنند.

خب، پادشاهان از چه زمانی شروع به سلطنت کردند؟ نکته‌ی دیگر، حالا که داریم در مورد این موضوع صحبت می‌کنم، و ممکن است فکر کنید که من پر از پادشاهان هستم. نکته‌ی دیگر این است که آیا سال اول ناقص پادشاه را به عنوان سال اول او حساب می‌کنید؟ یا سال اول کامل او را به عنوان سال اول او حساب می‌کنید؟ باز هم، دو پادشاهی این کار را متفاوت انجام دادند. بنابراین، اگر آن را کنار هم بگذارید، و پادشاه A در سال دوم پادشاه B افرادی که در همان روز شروع به سلطنت کردند، می‌توان گفت که پادشاه شد. در همان روز.

خب، به هر حال، چیزی که همه اینها می‌گویند این است که در واقع، اعداد موجود در کینگز به طرز شگفت‌آوری دقیق هستند وقتی همه این موارد را در نظر بگیرید. شگفت‌انگیز است. اگر اطلاعات بیشتری نداشتید، فکر می‌کردید که از نظر تاریخی دقیق است.

خب. این یکی، عید خیمه‌ها، الان وقتشه. یه مشکلی داری

پوشش گیاهی از بین رفته است. زمستان در راه است. خورشید در حال غروب کردن است

آیا او باز خواهد گشت؟ آیا پوشش گیاهی باز خواهد گشت؟ آیا بهار از راه خواهد رسید؟ مست شوید و تا جایی که می‌توانید رابطه جنسی داشته باشید تا مطمئن شوید که زندگی ادامه خواهد داشت. آنها خواهند خورد اما سیر نخواهند شد. آنها فاحشه خواهند شد اما زیاد نخواهند شد زیرا خداوند را ترک کرده‌اند تا به فاحشگی، شراب و شراب تازه که عقل را از بین می‌برد، پردازند.

با من از الهیات حرف نزن. از مناسک مذهبی حرف بزن. بیا مناسک مذهبی رو انجام بدیم، چون این مناسک جواب میدن.

چرا کار می‌کنند؟ نمی‌دانم، اما کار می‌کنند. ۵۱٪ مواقع. با من در مورد شخصیت خدا صحبت نکنید.

با من در مورد احکام او صحبت نکن. با من در مورد واقعیت فکری خدا صحبت نکن. من فقط یک فرد عادی هستم.

از من انتظاری نداشته باش. قوم من از تکه چوبی سوال می‌پرسند. عصایشان به آنها پیشگویی می‌دهد.

خیلی خنده‌داره. حالا باید از کدام طرف برم؟ اوه، از اون طرف. باشه.

اما باز هم، این توهم کنترل است. من می‌توانم این کارها را انجام دهم و کاری کنم که خدایان مرا برکت دهند. و باز هم، می‌گوییم، خب، در مورد ۴۹٪ مواقع که این روش جواب نمی‌دهد چه؟ خب، این بهتر از این است که فقط به خدا اعتماد کنیم.

چه کسی می‌داند که آیا این [روش] هرگز جواب خواهد داد؟ دوست من، مار، می‌گوید که هرگز جواب نخواهد داد. روح فحشا آنها را گمراه کرده است. آنها خدای خود را ترک کرده‌اند تا فاحشگی کنند.

حالا، می‌خواهم یک دقیقه در موردش صحبت کنم. می‌خواهم در موردش صحبت کنیم. از نظر عملی امروز، در قرن بیست و یکم، روحیه فحشا چه شکلی است؟ چگونه خود را نشان می‌دهد؟ نه

حالا، چیزی که شما در موردش صحبت می‌کنید، به نظر من، نتیجه نهایی صد سال زندگی ما به این شکل است. هیچ‌کس به من نمی‌گوید چه کار کنم. خوب است

دیگه چی؟ باشه. باشه. باشه. باشه.

در مورد فحشا در مقایسه با ازدواج چطور؟ بدیهی است که هیچ مرزی، هیچ تعهدی، هیچ وفاداری وجود ندارد. و آیا خنده دار نیست؟ ما امروز تصمیم گرفتیم که چیزی به نام حقیقت وجود ندارد. من تعجب می‌کنم که این از کجا آمده است.

دیگه چی؟ آره. مطمئناً همینطوره. اممم-هم

مم-هم. مم-هم. هیچ تشکری در کار نیست

من این را دوست دارم چون در یک رابطه زناشویی که خوب پیش می‌رود، دلایل زیادی برای شکرگزاری وجود دارد. حالا، در یک رابطه زناشویی که خوب پیش نمی‌رود، به افرادی که در طول سال‌ها به آنها مشاوره داده‌ام گفته‌ام که یک ازدواج خوب بهشت است و یک ازدواج بد جهنم. اما بله

بله. و من می‌خواهم از این موضوع سوءاستفاده کنم و بگویم، نمی‌خواهم آن فاحشه را بشناسم. فقط می‌خواهم از او استفاده کنم.

برام مهم نیست چی دوست داره. برام مهم نیست چی دوست نداره. برام مهم نیست چی اون رو تحت تاثیر قرار میدهد.

من فقط می‌خوام ازش استفاده کنم. خدای من. نه، خدایا، نمی‌خوام بشناسمت

فقط می‌خواهم از شما استفاده کنم. به نظر من، از بسیاری جهات، عبارت «ما روح فحشا داریم» یکی از غنی‌ترین عبارات کتاب مقدس از نظر مفاهیم ضمنی‌اش است. اینها برخی از آنهاست

فکر می‌کنم هنوز موارد بیشتری وجود دارد. اما همین است. حالا، به مزبور ۷۸ برگردید

این توصیف است، و ما می‌توانیم از آیه ۵ شروع کنیم. او شهادتی در یعقوب برقرار کرد و تورات را در اسرائیل مقرر داشت، که به پدران ما فرمان داد آن را به فرزندان خود بیاموزند. تثنیه را به یاد داشته باشید. شاگردی از کجا شروع می‌شود؟ از خانه شروع می‌شود.

تا به فرزندانشان بیاموزند که نسل بعدی آنها را، فرزندان که هنوز به دنیا نیامده‌اند، بشناسد و برخیزد و آنها را به فرزندانشان بگوید، تا به خدا امید داشته باشند و کارهای خدا را فراموش نکنند، بلکه فرمان او را نگه دارند تا مانند پدرانشان، نسلی لجباز و یاغی نباشند. حال به دو نکته توجه کنید. نسلی که قلبش استوار نبود، روحش به خدا وفادار نبود.

خدا چه می‌خواهد؟ قلبی استوار. قلبی از آن خودش، صاف و بی‌غل‌وغش. دوست دارم بگویم بی‌رقیب و بی‌حد و مرز.

و یک روح، بادی که در ما می‌وزد، انگیزه‌هایی که ما را حمل می‌کنند، که حقیقی، وفادار و قابل اعتماد است. یکی از چیزهایی که اینجا نگفتیم این است که روح فحشا کاملاً غیرقابل اعتماد است. اما خدا، خدا می‌تواند کار متفاوتی انجام دهد.

خدا می‌تواند کار متفاوتی انجام دهد. و این خیلی جالب است. فکر می‌کنم چهار نسل آنجا هستند

فرزندانشان، فرزندان که هنوز به دنیا نیامده‌اند، تا به فرزندانشان بگویند. قطعاً نه، نه

بچه‌ها مایه دردسر هستند. چرا باید آنها را داشته باشیم؟ آنها هزینه دارند و شما را ناراحت می‌کنند. آنها قلب شما را می‌شکنند. فرزندان شما اولین شاگردان شما هستند. بسیار خب

اوضاع چگونه؟ اوه، تقریباً خوب هستیم. در برگه شما، اگر همراه باشید، شماره هفت. کسی نکته مهم گیلگال را به خاطر دارد؟ بسیار خب

چرا؟ بله، آنجا پایگاه قبایل در فتح بود. پس از فتح اریحا، جلجال را به عنوان پایگاه خود قرار دادند. و بعد از هر شکست در جلجال، آنها برمی‌گشتند و گریه می‌کردند

و خدا گفت، گریه کردن را بس کن. تو مشکل داری. اما پس از پیروزی در عای، آنها به جلجال برمی‌گردند. پس از هر پیروزی، آنها برمی‌گردند و دوباره گروه‌بندی می‌کنند

خب، جلجال تمام آن خاطرات تاریخی را در خود دارد، وای، آنجا جایی بود که خدا با ما شروع کرد و به ما زمین را داد. در مورد بیت‌ئیل چگونه؟ اولین قربانگاه یعقوب. آنجا جایی بود که خدا با یعقوب ملاقات کرد

از آنجا بود که تمام ماجرا از دیدگاه یعقوب شروع شد. و بعد از اینکه او از مسیر اصلی خود خارج شد و در شکیم ساکن شد، خدا گفت به بیت‌ئیل برگرد. و یعقوب در بیت‌ئیل دوباره به مسیر اصلی خود بازگشت

بنابراین، بتل دو ارتباط با یعقوب دارد. حالا چه؟ الان در بتل چه خبر است؟ گوساله طلایی. گاو نر

خب، اشعیا در این مورد چه می‌گوید؟ ببخشید، اشعیا. هوشع. هوشع در این مورد چه می‌گوید؟ آیه ۱۵

او چه می‌گوید؟ آنجا نرو. چرا که نه؟ فسادآور است. حالا، بیایید در مورد این فکر کنیم

چرا آنها به آنجا می‌روند؟ احتمالاً. روحیه عبادت. زیارت

رفقا. مشککش چیه؟ پرستش چیز اشتباه. پرستش یه مکان

یه جورایی مثل اینه که خدا بگه، دیگه به ایندین اسپرینگز نرو. یه چیزی بهت بگم، یه سری آدم‌ها هستن که باید اینو بشنون چون دارن یه مکان رو می‌پرستن نه خدا رو

در این موارد، مطمئناً بیت‌ئیل از نظر مذهبی فاسد شده است. ما در مورد جلجال مطمئن نیستیم. اما این یک واقعیت است

و بنابراین، در پایان، در آیه ۱۵، او آن را بیت آون می‌نامد. نه خانه خدا، خانه گناه. اما باز هم، این رویکرد آیینی است که من، ای خدا، من فقط... حالا، مرا ببخش

پیشاپیش مرا ببخشید. نمی‌دانم آیا در ماه فوریه، کسی بود که خدا به او می‌گفت به ویلمور نرو. نمی‌دانم

نمی‌دانم. اما در شگفتم. آه، اگر می‌توانستم به آن مکان برسم، خدا کاری با من می‌کرد

آیا خدا محدود به سالن اجتماعات هیوز است؟ حال، خدا را ستایش کنید. خدا را ستایش کنید. که نه بار در طول ۱۲۵ سال گذشته، خدا خود را در آن مکان آشکار کرده است

اما اگر خدا را به یک مکان محدود کنیم، به دردسر می‌افتیم. دردسر بزرگی. پس، در هر صورت، هنوز مرا بیرون نیندازید

پس به آنجا نرو. فکر نکن که من در یک مکان تاریخی محصور شده‌ام. فکر نکن که می‌توانی به نحوی از یک مکان برای دستکاری من استفاده کنی

در قلبت معبدی بساز. مکانی پاک و مقدس که در آن خدای زنده بتواند خود را به تو نامزد کند. جایی که بتواند تو را شیفته خود کند

خدای من. باز هم، این زمین حساسی است، اما او می‌خواهد تو را بشناسد. و می‌خواهد تو او را بشناسی

در این نوع صمیمیت، ما تغییر می‌کنیم. دیگر مصرف نمی‌کنیم، بلکه به شناخت می‌رسیم. اکنون، سرشار از سپاسگزاری برای وفاداری او هستیم، وفاداری‌ای که وقتی خودمان را به او سپردیم و گفتیم: خدایا، اگر نیایی، از پا درمی‌آیم

و خدا وقتی ظاهر می‌شود که ما مرزهای او را بپذیریم. و باز هم، بخشی از شناخت او، بیشتر مرزها را دوست دارم به جوانانی بگویم که می‌گویند، خب، من نمی‌دانم اراده خدا چیست. من می‌گویم، کتاب مقدس را بخوانید

از اراده‌ی خدا کاملاً واضح است. اما بله، در آن لحظاتی که ما تعجب می‌کنیم، خدا می‌گوید، به آنجا ۹۹٪ نرو. چرا؟ به آنجا نرو

نه، حق با توست. خدا کمکم کنه

من مال تو هستم. قفل، حفاظ و حفاظ. همانطور که تو به من وفادار بوده‌ای، پس خدا به من کمک می‌کند، من هم در تمام روابطم، و اول از همه با تو، وفادار خواهم بود

همانطور که بر من رحم می‌کنی، به من رحم کن تا ببخشم. اسرائیل مانند یک گوساله لجباز، لجباز است. آیا اکنون خداوند می‌تواند آنها را مانند بره در مرتع وسیع تغذیه کند؟ این کاری است که من می‌خواهم انجام دهم

این کاریه که دوست دارم انجام بدم. اما تو هستی، و با این جمله بحث رو تموم می‌کنم. بزرگ شدن در مزرعه واقعاً به درک برخی از استعاره‌های کتاب مقدس عبری کمک می‌کنه

شما سعی می‌کنید این تلیسه را به جای خیلی خوبی ببرید، اما او این را نمی‌داند. و شما افسار را به او می‌بندید و طناب را می‌کشید، و هر چهار پایش مستقیماً به زمین فرو می‌رود، و گردنش مثل یک میله می‌شود. به آن گردن قفلی می‌گویند.

دوست دارم مثل یه بره تو چراگاه بهت غذا بدم، اما تو نه. من اونجا نمی‌رم. جای خوبیه، اما من قبلاً هرگز اونجا نبودم.

نمی‌دانم آنجا را دوست خواهم داشت یا نه. می‌توانی به من اعتماد کنی؟ آیا آنقدر من را می‌شناسی که باور کنی علیرغم حرف‌های مار، واقعاً بهترین‌ها را برایت در نظر دارم؟ این همان چیزی است که خدا می‌خواهد. او می‌خواهد ما را مانند بره‌ها در چراگاه تغذیه کند.

او می‌خواهد ما را مانند معشوق حقیقی‌اش به عقد خود درآورد.

بیایید دعا کنیم. پروردگار عیسی، چه می‌توانیم بگوییم؟ چه می‌توانیم بگوییم؟ دامادی با دستان سوراخ‌شده با میخ. دامادی با پهلوی چاک‌دار. و ما می‌گوییم نه، متشکرم. به ما رحم کن، ای خداوند، رحم کن.

ما را به خاطر زمان‌هایی که سرسخت بوده‌ایم ببخش. زمان‌هایی که واقعاً تو را به خوبی نشناخته‌ایم تا بدانیم که تو همیشه قابل اعتماد هستی. ما را نجات بده.

ای خداوند عیسی، جرأت می‌کنم و از تو می‌خواهم که در این اتاق کسی با روحیه‌ی فحشا نباشد. بگذار همه در اینجا روحیه‌ی ایمان داشته باشند. متشکرم، عیسی.

به نام تو، آمین.